

یژواک بحران

● مسعود عرفانیان



■ بحران آذربایجان و طنین جهانی آن به ویژه در شورای امنیت

سازمان ملل متحد

■ نویسنده: دکتر مصطفی دبیری

■ تهران، نشر نامک، ۳۷۶ صفحه، ۱۳۸۶

مقدمه

رویدادهای سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ در آذربایجان ایران، قطعاً آن اندازه اهمیت داشت که دو قدرت بزرگ آن روزگار یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را پس از پایان یک نبرد ویرانگر با دشمن مشترکی به نام فاشیسم، رو در روی یکدیگر قرار بدهد.

موضوع آذربایجان نه تنها غرب را در برابر شرق قرار داد، بلکه تا مدتی هم غرب را رو در روی غرب قرار داد. سه قدرت بزرگ پیروز در جنگ جهانی دوم - انگلستان، آمریکا و شوروی - تحت عنوان مساعی جنگی به دنبال منافع ملی خویش بودند و حضور گسترده‌ی آنان در شهریور ۱۳۲۰ در ایران که با ورود نیروهای ارتش سرخ به شمال ایران و پیاده کردن نیرو در جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها آغاز شد، ایران را به یکی از صحنه‌های کارزار جنگ سرد، صدها کیلومتر دورتر از جبهه‌های اصلی پیکار در نقاط مختلف اروپا و دیگر نقاط جهان تبدیل کرد.

اما حضور نیروهای شوروی در آذربایجان زمینه‌ساز یکی از رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران شد که از دو منظر داخلی و بین‌المللی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای کشورهای درگیر و ذینفع در این ماجرا داشت. هر کدام از دو کشور انگلیس و شوروی در ایرانی که تازه از قید استبداد رهایی یافته و به سمت و سوی تجربه‌ی دموکراسی گام برمی‌داشت، سعی بر این داشتند تا از نفوذ خود بر جریان‌های سیاسی و یا اشخاص هوادار خود استفاده کرده و در تحکیم مواضع خود در ایران و اجرای سیاست‌های مورد نظرشان موفقیت به دست آورند.

به این ترتیب جنگ قدرتی در ایران به راه افتاد و در مبارزه‌ای هم که بر سر ایران میان آمریکا و انگلستان و شوروی در جریان بود، هر سه کشور به دنبال تحکیم جای پای خود در ایران بودند و بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی ایران و به‌ویژه در دست گرفتن کنترل منابع انرژی - نفت ایران - یکی از اهداف اصلی آنان در این ماجرا بود. به عبارت دیگر هر سه کشور به دنبال سهم خواهی بودند. و گذشت زمان و روند حوادث نیز به خوبی این موضوع را روشن کرد.

اما موضوع شوروی و حضور نیروهای آنان در ایران و به‌ویژه آذربایجان و تحرکات آنان در اجرا و پیش‌برد اهداف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی

و... خیلی زود نیات واقعی آنان را آشکار کرد که آن‌ها از این حضور قصد و هدف دیگری نیز دارند که بسیار فراتر از منافع اقتصادی است.

روس‌ها که بحران در اوکراین غربی و بلاروس را به سود خود حل کرده بودند با خیالی آسوده‌تر به دنبال اجرای سیاست‌های پیشین خود در گسترش مرزهای جنوبی شوروی برآمدند. این درحالی بود که آنان بدون توجه به پیمان سه جانبه‌ی شوروی، انگلستان و ایران که در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ درباره‌ی حفظ تمامیت ارضی ایران امضا شده بود دست به این اقدام زده بودند. پیروزی در جنگ جهانی دوم هم، امیدهای تازه‌ای در جهت نفوذ آنان در آذربایجان در میان رهبران شوروی ایجاد کرد. آذربایجان نیز به دلایل شرایط ویژه‌ای که در آنجا حاکم بود از هر جهت بهترین گزینه برای این منظور بود.

اگر چه پس از شکست روس‌ها در اجرای سیاستشان و خروج آنان از ایران، این طور شایع شد که استالین قصد ضمیمه کردن آذربایجان به خاک شوروی را نداشته، اما انتشار اسناد بی‌شماری که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ به کوشش پژوهشگران از آرشیوهای محرمانه خارج شد و به‌ویژه اسنادی که توسط جمیل حسنلی تاریخ‌نگار و پژوهشگر آذربایجانی در قالب چند کتاب انتشار یافت، که خوشبختانه برخی از آن‌ها به فارسی نیز ترجمه شده است.^۱ از نیات واقعی استالین و دیگر مقامات وقت شوروی پرده برداشت و به خوبی روشن شد که اصلی‌ترین هدف آنان همین موضوع بوده است.

موضوع آذربایجان به دلیل اهمیت بسیاری که داشته و دارد و هرگز نباید آن را مقطعی و گذرا دانست، همواره مورد توجه پژوهشگران در داخل و خارج بوده است و به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر نگاه‌های بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرده است و آثار ارزنده و قابل توجهی در این حوزه منتشر شده است.^۲

اما آنچه در ایران منتشر شده است عمدتاً ناظر بر سیر تاریخی این رویداد با تکیه بر منابع و مآخذ داخلی و نیز بازتاب آن در داخل ایران است و کمتر به بازتاب بین‌المللی آن پرداخته شده است. اما کتاب حاضر همان‌گونه که از زیر تیتري که بر روی جلد آن نقش بسته، برمی‌آید به بازتاب بین‌المللی موضوع آذربایجان، به‌ویژه در شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌پردازد.

مصطفی دبیری، نویسنده‌ی کتاب، دارای تحصیلات عالی است و دکترای

حقوق بین‌الملل خود را از فرانسه گرفته و در زمینه‌ی تحول دیپلماسی چند جانبه و گسترش اصول حقوق بین‌الملل از انستیتو مطالعات عالی بین‌الملل ژنو، دیپلم تخصصی دریافت کرده است. او نزدیک به بیست سال در خدمت دیپلماسی کشورش بوده و بیش از پانزده سال هم به عنوان مأمور عالی رتبه در سازمان متحد خدمت کرده است.

بحران آذربایجان...

کتاب افزون بر یک پیشگفتار و مقدمه، دارای چهار فصل و یک ضمیمه هم هست. در فصل اول که «اشغال نظامی ایران» نام دارد، نویسنده در پنج بخش به انگیزه‌های اشغال ایران توسط انگلیسی‌ها و شوروی‌ها پرداخته و ضمن بررسی روند اشغال ایران، به تبعات آن و نتایج به بارآمده از این اشغال می‌پردازد. او بحث مفصلی را درباره‌ی بهانه‌ی اشغال ایران توسط دو کشور نام‌برده، مطرح کرده و در خلال آن به سیر روابط ایران و آلمان که از نخستین سال‌های سده‌ی بیستم آغاز می‌شود اشاره کرده است. او به نیرومندتر شدن روابط ایران و آلمان پس از روی کار آمدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلر در سال ۱۹۳۳ می‌پردازد و پس از آن با طرح موضوع حضور جاسوسان آلمانی در ایران که از دیگر بهانه‌های متفقین برای حضور در ایران بوده است به این نتیجه می‌رسد که این‌ها همه بهانه‌ای بیش نبوده و علت اصلی اشغال ایران «واقعیت» سیاسی «روز و تحول وضع جنگ در اروپا بود که حتی روزولت را واداشت تا سیاست بی‌طرفی ایالات متحده در جنگ در قاره‌ی اروپا را کنار بگذارد.» (ص ۲۸).

نویسنده به هماهنگی‌های به عمل آمده میان شوروی و انگلیس، مواضع انگلیسی‌ها و به رهنمودهایی که چرچیل به سفیر کشورش در ایران می‌دهد اشاره کرده که در آن گفته می‌شود ایرانی‌ها را باید از اشغال تهران توسط روس‌ها ترسانند، تا آنان را مایل به همکاری با خود کرد. (ص ۳۰).

میزان کمک‌های انگلیس و امریکا، مانند مهمات، کفش، مواد غذایی و آلومینیوم که از طریق ایران به شوروی ارسال شد از دیگر مباحث طرح شده در این بخش از کتاب است. سپس بحث پیرامون موضوع ایران ادامه می‌یابد. در این میان مکاتبات میان کشورهای ذینفع و برگزاری کنفرانس‌های مهمی که در سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ درباره‌ی موضوع ایران برگزار شد، مانند: پیش کنفرانس مالت، کنفرانس یالتا و مباحث مطرح شده در آنجا درباره‌ی ایران

حضور گسترده‌ی سه قدرت بزرگ در شهریور ۱۳۲۰ در ایران که با ورود نیروهای ارتش سرخ به شمال ایران و پیاده کردن نیرو در جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها آغاز شد، ایران را به یکی از صحنه‌های کارزار جنگ سرد، صدها کیلومتر دورتر از جبهه‌های اصلی پیکار در نقاط مختلف اروپا و دیگر نقاط جهان تبدیل کرد

پژواک بحران

ایران در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل را هم بر عهده داشت، از این فرصت سود جست و با شرکت در جلسه‌ی مجمع عمومی زمزمه‌ی شکایت ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد را مطرح ساخت. سرانجام هم این پیشنهاد با وجود مخالفت‌هایی از سوی شوروی و پاره‌ای کشورهای دیگر رأی آورد و قرار بر طرح موضوع شکایت ایران از شوروی در شورای امنیت گذاشته شد. تقی‌زاده در نامه‌ی خود به این شورا، نکات اساسی دعاوی ایران را مطرح ساخته بود. در یکی از بندهای این نامه او به دخالت شوروی‌ها در اوضاع داخلی ایران و در جریان رویدادهای آذربایجان اشاره کرده و خواستار قطع آن شده بود.

آندره ویشینسکی (Andrei Vyshinsky)، نماینده‌ی شوروی در شورای امنیت سازمان ملل متحد در نامه‌ی پاسخ خود ادعاهای تقی‌زاده مبنی بر دخالت شوروی در رویدادهای آذربایجان را بی‌اساس خوانده و در عین حال با طرح شکایت ایران در شورای امنیت، مخالفت کرده بود.

شوروی‌ها با طرح مسایل جانبی دیگر و با استدلال‌های بی‌پایه سعی در منحرف کردن مسیر اصلی بحث داشتند. اما سرانجام شورای امنیت با پذیرفتن شکایت ایران، وارد دستور و بحث شد و دیدگاه‌های دو کشور ایران و شوروی در قطعنامه‌ی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۰ منعکس شد و قرار بر این بود که تا تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۳۴ / ۲ مارس ۱۹۴۶ نیروهای شوروی خاک ایران را ترک کنند. در عین حال پس از مدتی بحث و گفتگوهای چند جانبه، تهران و مسکو به مذاکرات دو جانبه پرداختند. در ۱۰ اسفند ۱۳۳۴ رادیو مسکو خبری را پخش کرد که طی آن نیروهای شوروی خروج تدریجی و آرام را از بعضی نقاط ایران آغاز می‌کردند و در نواحی دیگر نیروها تا روشن شدن وضع در آنجاها باقی می‌ماندند و معلوم بود که مقصود آنان از این نواحی، آذربایجان

ایران حضور داشتند و به شدت در تحولات داخلی ایران در آذربایجان فعال بودند. آنان حتی از حرکت واحدهای اعزامی دولت ایران به آذربایجان جهت مداخله و کنترل اوضاع در آن ناحیه ممانعت به عمل آوردند و علت آن را نیز جلوگیری از خون‌ریزی بیشتر اعلام کردند که در صورت بروز چنین چیزی آنان مجبور به افزودن بر تعداد نیروهای خود در ایران خواهند بود. مذاکره و مکاتبه میان آمریکایی‌ها و شوروی‌ها بر سر موضوع آذربایجان ادامه داشت. شوروی‌ها در پاسخ به آمریکایی‌ها، ادعاهای آنان مبنی بر دخالت شوروی در تحریک و تجهیز مخالفان دولت مرکزی در آذربایجان را بی‌اساس خواندند. در پانزدهم دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۵ آذر ۱۳۳۴، دولت ایران یادداشت‌هایی به دولت‌های آمریکا، شوروی و انگلستان تسلیم و طی آن درخواست خروج کامل نیروهای خارجی از ایران را کرد. این زمان تحرکات به اوج خود رسیده و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تشکیل و دست به اقداماتی زده بود و سیاست‌های خود را با سرعت و شدت هرچه تمام‌تری پیش می‌برد و روس‌ها نیز ناظر و حامی آنان بودند.

فصل سوم کتاب که «غائله آذربایجان شکایت ایران به سازمان ملل متحد» نام داد از ده بخش تشکیل شده است. نویسنده ابتدا با بررسی روند تشکیل و تأسیس سازمان ملل متحد، ضمن ارایه‌ی تاریخچه‌ی مختصری از این سازمان به بررسی نهادهای عمده‌ی آن و وظایف هر کدام از آن‌ها می‌پردازد. سپس مطالب کتاب با اقدامات ایران چنین ادامه پیدا می‌کند:

ابراهیم حکیمی، نخست‌وزیر ایران در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۳۴ / ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ یک روز قبل از استعفایش تصمیم به ارجاع اختلاف ایران و شوروی به سازمان ملل را گرفت و دستورات لازم در این زمینه را به سیدحسن تقی‌زاده، سفیر ایران در لندن داد. تقی‌زاده که در عین حال ریاست هیئت نمایندگی



استالین، روزولت و چرچیل در کنفرانس بالتا

کمی پیچیده می‌شود و بحث له و علیه ابقاء شکایت بالا می‌گیرد. تا این که دومین قطعنامه شورای امنیت در ۸ ماه مه ۱۹۴۶ صادر می‌شود و از دو دولت خواسته می‌شود که درباره‌ی تخلیه‌ی ایران از نیروهای شوروی، گزارشی به شورای امنیت تسلیم کنند.

به موازات بحث پیرامون بحران آذربایجان در قالب شکایت ایران در شورای امنیت، رایزنی‌ها میان مقامات دولت مرکزی از یک سو و رهبران فرق دموکرات آذربایجان از سوی دیگر ادامه می‌یابد. در این میان موافقت‌نامه‌ای بین قوام و سادچیکف امضا می‌شود و فیروز و پیشه‌وری هم به توافقاتی می‌رسند.

سرانجام در نخستین دهه‌ی ماه مه ۱۹۴۶، آذربایجان از نیروهای شوروی کاملاً تخلیه می‌شود، اما کماکان دخالت‌های آنان در امور داخلی ایران ادامه می‌یابد. دولت قوام کم کم به اوضاع مسلط می‌شود. تا این که پائیز سال ۱۳۲۵ فرا می‌رسد و ادامه‌ی ماجرا که سقوط فرقه‌ی دموکرات و پایان حکومت یکساله‌ی آنان در آذربایجان است.

در بخش هشتم همین فصل هم به جمهوری قاضی محمد و نقش شوروی در این ماجرا اشاره شده و روند تحولات آنجا، تأسیس حزب دموکرات کردستان ایران، مناسبات بین قاضی محمد و پیشه‌وری، تأسیس حکومت ملی کردستان و پایان کار و سقوط مه‌باد به اختصار بررسی شده است.

فصل چهارم کتاب که «موضوعاتی در ارتباط با طرح مسئله‌ی ایران در شورای امنیت» نام دارد از ۵ بخش تشکیل شده است:

«بخش اول - اختلاف نظر بین قوام و علا، افسانه یا حقیقت؟»

«بخش دوم - مظفر فیروز و نقش او در دولت قوام»

«بخش سوم - اهمیت ملی و جهانی تخلیه‌ی ایران»

«بخش چهارم - نفوذ و قدرت ایالات متحده آمریکا در جهان»

«بخش پنجم - سرنوشت موافقت‌نامه‌ی قوام - سادچیکف».

نویسنده نقطه نظرها و ارزیابی‌های خود را درباره‌ی هر یک از عناوین اظهار داشته و داوری‌هایی هم درباره‌ی هر کدام از اشخاصی که در موضوع بحران آذربایجان نقش داشته‌اند کرده است.

در بخش اول این فصل، نویسنده درباره‌ی اختلاف میان حسین علا و قوام السلطنه که نتیجه‌ی آن سردرگمی ایران و موضع‌گیری‌های ضد و نقیض در جلسه‌ی شورای امنیت سازمان ملل به هنگام بررسی شکایت ایران در

بود. این درست مقارن دیدار قوام از مسکو بود و او در همانجا یادداشت اعتراض دولت ایران را تسلیم دولت شوروی کرد. سپس بدون نتیجه از آنجا به ایران بازگشت.

قوام چاره‌ی کار را در توسل به سازمان ملل دید. به‌ویژه این که شوروی‌ها با وارد کردن نیروهای تازه نفس موتوریزه خود به آذربایجان و ورود ژنرال باگرامیان به‌عنوان فرمانده‌ی این نیروها به تبریز، دامنه‌ی تشنج و بحران را گسترده‌تر کرده بودند. در این مقطع نطق وینستون چرچیل نخست وزیر وقت انگلستان در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۲۴ / ۵ مارس ۱۹۴۶ که در ایالت میسوری آمریکا ایراد کرد، انتقادهای شدیداللحنی را متوجه سیاست‌های شوروی در اروپای شرقی می‌ساخت. او در این نطق با استفاده از واژه‌ی پرده‌ی آهنین مدعی شد که شوروی کشورهای اروپای شرقی را توسط این پرده از دیگر نقاط اروپا جدا ساخته و سیاست‌های مستبدانه‌ی خود را در آنجا اعمال می‌کند.

چرچیل در نطق خود به ادعاهای شوروی درباره‌ی بخشی از ترکیه و تنگه‌های بسفر و داردانل و نیز بحران ایران اشاره کرد و گفت: «ترکیه و ایران از بابت ادعاهای شوروی که با اعمال فشار توأم است سخت نگران و وحشت زده‌اند.» (ص ۱۷۷). استفاده از «پرده‌ی آهنین» و لحنی که چرچیل در بیان آن به کار برد، سرآغاز دوران جنگ سرد به حساب می‌آید و متعاقب آن آمریکا نیز در سیاست‌های خود نسبت به اتحاد شوروی تجدید نظر کرد.

به دنبال آن حسین علا، سفیر ایران در آمریکا که در واشنگتن بود طی مذاکراتی با مقامات آمریکایی خواهان طرح مجدد شکایت ایران در سازمان ملل متحد شد. گرومیکو نماینده‌ی شوروی در سازمان ملل خواستار رد پیشنهاد ایران می‌شود، سرانجام با رایزنی میان مقامات آمریکایی و انگلیسی با روس‌ها و مشارکت دیگر کشورها موضوع به رای‌گیری گذاشته می‌شود که پیشنهاد روس‌ها در حذف شکایت ایران از شوروی از دستور شورای امنیت رأی نمی‌آورد. گرومیکو و اعضای هیئت همراهش با اعتراض جلسه را ترک می‌کنند و سپس حسین علا شکایت ایران را به شورای امنیت ارایه می‌کند. پس از آن گرومیکو در نامه‌ای به شورای امنیت خبر از توافق میان ایران و شوروی درباره‌ی کلیه‌ی مسایل می‌دهد. اما علا با فرستادن نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل بر همان مواضع قبلی پای فشرد و خواهان ابقای شکایتش در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل می‌شود. آنگاه موضوع

موضوع آذربایجان به دلیل اهمیت بسیاری که داشته و دارد و هرگز نباید آن را مقطعی و گذرا دانست، همواره مورد توجه پژوهشگران در داخل و خارج بوده است و به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر نگاه‌های بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرده است

آن سازمان بوده، با ذکر دلایلی رد می‌کند و آن را به ابتکار عمل خود علا نسبت می‌دهد. مصطفی دبیری خصوصیت عمده‌ی رابطه بین نخست وزیر و نماینده ایران در شورای امنیت را ناشی از اشکال در ارتباط دانسته است (ص ۲۸۹).

در بخش دوم، نویسنده درباره‌ی مظفر فیروز و نقش او در بحران آذربایجان مطالبی را به نقل از دیگران و نیز از کتاب خود فیروز^۲ آورده و درباره‌ی او به داوری نشست است. اگر چه نویسنده کتاب صراحتاً درباره‌ی فیروز اظهار نظری نمی‌کند، اما «به نقل از ناظران وقایع آن زمان» پیشینه‌ی خانوادگی او و اختلافاتی را که خانواده‌ی او با رضاخان داشته‌اند، از عواملی که احتمالاً در موضع‌گیری‌های او - به قصد انتقام‌گیری از رژیم پهلوی - نقش داشته، مطرح می‌کند (ص ۳۲۱).

در دیگر بخش‌های این فصل نیز سرانجام بحران آذربایجان که با خروج نیروهای شوروی و شکست فرقه‌ی دموکرات به پایان رسید و تدریجاً آرامش به آن سامان بازگشت بررسی شده و نویسنده به نفوذ و قدرت ایالات متحده‌ی آمریکا در سیاست بین‌المللی و به‌ویژه در ارتباط با بحران آذربایجان اشاراتی کرده است. تا جایی که آمریکایی‌ها حل این بحران را تماماً ناشی از قدرت خود دانسته‌اند و سفیر آنان در مسکو ژنرال والتر بدل اسمیت (Walter Bedel Smith) تلگرامی به وزیر امور خارجه آمریکا نوشته است که در بخشی از آن گفته شده:

«ایران قوی‌تر از سازمان ملل نیست و در تحلیل نهایی، سازمان ملل نیز نیرومندتر از آمریکا نیست. از هم پاشیدن قصر کاغذی رژیم فرقه دموکرات آذربایجان در عین حال که پیروزی بزرگی برای سازمان ملل به شمار می‌رود، نتیجه‌ی سیاست استقامت و ایستادگی ایالات متحده در برابر شوروی بود» (ص ۳۴۴).

نویسنده در همین ارتباط باز می‌نویسد:

«این که نفوذ ایالات متحده در رفع بحران روابط ایران و شوروی، بیشتر و مهم‌تر از نقش سازمان ملل و سهم خود ایرانیان بود، دور از واقعیت نبوده و درک دلایل آن چندان دشوار نیست» (ص ۳۴۵).

در دنباله‌ی همین بخش آقای دبیری درباره‌ی تهدیداتمی آمریکا هم مطالبی نوشته و آن را رد می‌کند. او می‌نویسد:

«نظریه‌ی تهدید به استعمال سلاح اتمی چنان شایع شده که: ۱) غالباً و به ناحق واقعیت کمک ایالات متحده به تخلیه‌ی ایران را در سایه گذاشته است؛ ۲) نظریه مزبور، منحصرزائیده وهم و خیال رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا بوده است؛ ۳) انعکاس آن نظریه، در خارج از ایالات متحده، بیشتر از خود آمریکا و در ایران بیش از جاهای دیگر بوده است.» (ص ۳۴۶).

صرف نظر از پاره‌ای اظهارات نویسنده و داوری‌های او پیرامون برخی از اشخاص که می‌تواند مورد پذیرش آگاهان و پژوهشگران این حوزه قرار نگیرد و نیاز به نقد و بررسی بیشتری داشته باشد، در مجموع با توجه به این که نویسنده‌ی کتاب از منابع غیر فارسی در نوشتن کتاب سود جسته - که دسترسی به آن‌ها برای همه‌ی پژوهشگران مقدر نیست - این یکی از ویژگی‌های کار اوست که خواننده را تا حدودی با چگونگی نگاه و ارزیابی

غیر ایرانیان از موضوع مورد بحث را آشنا می‌سازد.

ضمن این که همه‌ی آن چیزهایی که در نوشته‌های آنان آمده و اظهار نظرهایشان پیرامون این رویداد می‌تواند مورد قبول نباشد و برخی از آن‌ها غیردقیق و توأم با داوری‌های یک جانبه باشد. اما به هر حال از آنجایی که کتاب به بازتاب موضوع بحران آذربایجان در عرصه بین‌المللی پرداخته و روند شکایت ایران در شورای امنیت را براساس اسناد و مدارک مستقیم بررسی کرده است، دارای نکات قابل توجهی است.

اما بی‌دقتی و سهوهای هم در کتاب وجود دارد که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود. آنچه که درباره‌ی سید جعفر پیشه‌وری گفته شده (صص ۱۰۶-۱۱۰)، چندان دقیق و کامل نیست، از جمله داستان یکی بودن، جوادزاده و سلطان‌زاده، که اگر چه آقای دبیری به نظر ذبیح و پاره‌ای دیگر استناد می‌کند که آن دو را یکی ندانسته‌اند، اما نظر صریحی در این باره بیان نمی‌کند و خواننده را بالاتکلیف می‌گذارد.

نکته‌ی دیگر حزب توده‌ی ایران را جانشین حزب کمونیست ایران دانستن است (صص ۱۱۰-۱۱۱) که این نیز کاملاً نادرست است، که بحث آن مفصل و در این سطور نمی‌گنجد.

چنانچه اگر کتاب فهرست اعلام هم داشت، کارخواننده در دست یافتن به مطالب مورد نظر او آسان‌تر می‌شد.

پی‌نوشت:

۱. جمیل حسنی: فراز و فرود فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همای، تهران ۱۳۸۳، نشر نی. این کتاب خلاصه‌ای از دو کتاب جمیل حسنی است که مترجم مهم‌ترین نکات مربوط به آذربایجان را از میان آن‌ها برگزیده و پس از ترجمه چاپ کرده است. جمیل حسنی: آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد، ترجمه منصور صفوتی، تهران ۱۳۸۷، نشر شیرازه.

۲. یکی از مهم‌ترین آثاری که در این زمینه منتشر شد کتاب دیوید نیسمن، تحت عنوان: «اتحاد شوروی و آذربایجان ایران، استفاده از ناسیونالیسم جهت رسوخ سیاسی» است.

David Nissman, The soviet union and Iranian Azarbaijan The use of

Nationalism for political penetration, Boulder, Colo, Westview, 1987.

ترجمه‌ی بخشی از این کتاب تحت عنوان «ارتش سرخ شوروی و چگونگی ابداع آذربایجان جنوبی» - که عنوانی است که از سوی دست‌اندرکاران مجله بدان نهاده شده - در شماره‌ی ۳۳ خرداد ۱۳۸۱ مجله‌ی گفتگو به چاپ رسیده است.

از دیگر آثار مهمی که در موضوع بحران آذربایجان منتشر شد، کتاب زیر است:

لوییس فاوست: ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران ۱۳۷۴، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، مترجم کتاب که خود یکی از پژوهشگران مسلط در حوزه‌ی مورد بحث است، این کتاب را احتمالاً بهترین اثر در این زمینه می‌داند.

(نک: مقدمه‌ی مترجم، ص ۱)

3. Firouz, Muzaffer. L'Iron face a l'imposture de l'histoire. Paris, France:

L'Herne, 1971.^۳